

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۴۵ - دوشنبه ۹۴/۱۰/۲۸

بیان محقق نائینی رحمته الله علیه در عدم شمول قاعده‌ی «اثر الاثر اثر» نسبت به مثبتات اصول

بحث در این مسأله بود که چرا مثبتات اصول لاسیما استصحاب، اثبات نمی‌شود؟ علی‌الخصوص با توجه به قول مرحوم نائینی که فرمودند اطلاق دلیل حجیت استصحاب، کمتر از اطلاق دلیل حجیت امارات نیست و اطلاق «لا تنقض الیقین ابدًا بالشک» یا «لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک» کمبودی ندارد.

محقق نائینی رحمته الله علیه در این باره فرمودند مجعول در اصول، جری عملی است نه تتمیم کشف؛ چون اصلاً اصول کاشفیتی ندارند تا تتمیم شوند و جری عملی هم به ناچار مختص به آثار شرعی یا آثار شرعیه می‌شود، اما آثار عقلیه را شامل نمی‌شود.

بر این بیان، این اشکال مطرح شد که چرا آثار شرعیه‌ی مترتب بر لوازم عقلیه ثابت نشود؟! اگر از طریق «اثر الاثر اثر» وارد شویم، چه واسطه شرعی و چه واسطه عقلی باشد اثر الاثر اثر، پس هم باید آثار شرعی و سائط شرعی را اثبات کنیم و هم آثار شرعی و سائط عقلی.

محقق نائینی رحمته الله علیه در اجود التقریرات به این اشکال توجه دارند و به نحو «إن قلت» آن را مطرح کرده‌اند^۱

۱. اجود التقریرات، ج ۲، ص ۴۱۷:

(إن قلت) سلمنا ان الآثار الشرعية المترتبة على اللوازم العقلية لم تقع مورد التعبد من جهة الجری العملي من جهة أنفسها و لا من جهة موضوعاتها أعنى بها نفس اللوازم إلا انها من جهة كونها آثارا لما هو موقع للتعبد كالحياة في مفروض المثال فلا بد من ترتيبها أيضا فإن أثر الأثر أثر لا محالة فإذا كان معنى التعبد بالحياة لزوم الجری على طبقها بترتيب آثارها فأى فرق بين الآثار بلا واسطة و الآثار مع الوسطة.

(قلت) الأثر المترتب على الأثر إذا كان من نسخه كما إذا كان كلاهما تكوينيين أو تشريعيين فلا ريب في ان الأثر الأخير أثر لما يترتب عليه الأثر الأول أيضا اما في التكوينيات فظاهر من جهة ان معلول المعلول للعلة الأولى لا محالة و اما في التشريعات كما إذا ترتب على ملاقة البول نجاسة البد و ترتب على ملاقاتها نجاسة الثوب و هكذا فلأن هذه الآثار الطولية كلها مترتبة على الملاقة الأولى و من أحكامها فإذا جرى الاستصحاب و ثبت به نجاسة شيء فيترتب عليه نجاسة ملاقيه و لو بألف واسطة فان كل واسطة يكون موضوعا شرعا لنجاسة ملاقيه و هكذا و اما

و در صدد پاسخ برآمده‌اند.

پاسخ محقق نائینی رحمته الله این است که اگر همه‌ی آثار از یک سنخ باشند، شبهه‌ای نیست که قاعده‌ی «اثر الاثر اثر» جاریست؛ زیرا «اثر» یعنی معلول یک علت، و معلول معلول هم معلول علت اولی است، در نتیجه اگر علت اولی اثبات شد بالتبع همه‌ی معلولات تکوینیه‌اش اثبات می‌شود؛ چون از یک سنخ هستند و روشن است که: **معلول المعلول معلولٌ للعللة الاولى**، إلا اینکه معلوم است امور تکوینیه را نمی‌توان با استصحاب ثابت کرد؛ زیرا امور تکوینیه بما هی تکوینیه، در ید تشریح و اعتبار قرار نمی‌گیرند. تشریح یعنی فرض و اعتبار، که واقع را منقلب نمی‌کند.

ولی اگر آثار کلاً تکوینی نبودند بلکه اثر، شرعی بود و واسطه عقلی و تکوینی بود، ما نمی‌توانیم قاعده‌ی «معلول المعلول معلولٌ للعللة الاولى» را به کار بگیریم؛ زیرا آثار شرعی، معلول تکوینی موضوعاتشان نیستند. بدیهی است اثر شرعی مترتب بر انبات لحيه، معلول انبات لحيه نیست و انبات لحيه موضوع آن است، لذا قاعده‌ی «معلول المعلول معلولٌ للعللة الاولى» آنجا کاربرد ندارد. پس طبق این قاعده نمی‌توانیم آثار شرعی و سائط عقلیه را اثبات کنیم. اما اگر کل سلسله یعنی وسائط و آثار یا آثار و آثار آثار، در کل سلسله شرعی باشند محذوری وجود ندارد.

مثالی که ایشان می‌زنند آن است که: فرض کنید مایعی مستصحب النجاسة باشد، اثر بلاواسطه‌ی آن نجاست یدِ ملاقی با آن است، سپس اگر این دست متنجس با لباس برخورد کند «تنجس لباس» اثر آن

إذا لم یكون من سنخ واحد كما إذا ترتب حکم شرعی علی معلول تکوینی لشيء فلا یصح ان یقال ان أثر الأثر أثر ضرورة ان الأحكام الشرعية لیس ترتبها علی موضوعاتها ترتب المعاليل علی عللها فكيف یكون الحكم الثابت للمعلول حکما شرعيا ثابتا لعلته و هذا ظاهر بأدنی تأمل.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۴۸۹:

و دعوی: أن الحكم الشرعی أثر لنبات اللحيه و نبات اللحيه أثر للحياة فيكون الحكم الشرعی أثرا للحياة أيضا- فان أثر الأثر أثر بقياس المساواة- فهي فی غاية الوهن و السقوط، فان قیاس المساواة إنما یكون فی العلل و المعلولات التكوینیة أو فی العلل و المعلولات الشرعیة بحيث تكون سلسلة الوسائط و العلل و المعلولات كلها شرعیة كما سیأتی بیانه. و أما إذا تخلل بین سلسلة الآثار الشرعیة واسطة عقلیة أو عادیة: فلا یأتی فیها قیاس المساواة، فان الآثار الشرعیة تدور مدار مقدار التعبد بها، فقد یكون التعبد بالنسبة إلى خصوص الأثر الذي لا يتوسط بینة و بین موضوعه واسطة عقلیة أو عادیة، فكون أثر الأثر أثرا لا ربط له بباب التعبدیات. و قد عرفت: أن المتعبد به فی باب الأصول العملیة هو خصوص مؤدی الأصل أو ما یترتب علیه من الحكم الشرعی بلا واسطة عقلیة و عادیة.

نعم: إذا ورد فی مورد بالخصوص التعبد بأصل مع أنه لیس لمؤداه أثر شرعی إلا بواسطة عقلیة أو عادیة، فلا بد من ثبوت الأثر الشرعی و إلا یلزم لغویة التعبد بالأصل، و این هذا من الأصول العملیة التي قد یتفق فیها عدم الأثر للمؤدی إلا بواسطة عقلیة أو عادیة؟ فإنه لا یلزم من عدم جریان الأصل فیما یتفق فيه ذلك لغویة التعبد بالأصل، لأنه یكفی فی صحة التعبد به جریانه فی سائر الموارد مما كان المؤدی فیها بنفسه أثرا شرعیا أو ترتب علیه أثر شرعی بلا واسطة عقلیة أو عادیة.

می‌شود که با واسطه بر مستصحب النجاسة بار شده است. مرحوم نائینی می‌فرماید در اینجا همه‌ی آثار اثبات می‌شود حتی «نجاست لباس» که نجاست دست واسطه‌ی آن شد.

ایشان دو بیان دارند^۱ و اگر تفکیک می‌کردند بهتر بود.

یک بار می‌فرمایند کلّ این آثار مترتب است؛ زیرا: «هذه الآثار الطولية كلها مترتبة على الملاقاة الأولى و من أحكامها»؛ همه‌ی آثار مترتب است زیرا از احکام ملاقات اولی است. بنابراین اگر ثوب هم همراه رطوبت، با چیز دیگری ملاقات کرد نجاست آن ملاقی و نیز نجاست ملاقی‌های بعدی ولو به الف واسطه (بنابر اینکه متنجس، منجّس باشد چنانکه مشهور قائلند) همگی آثار مترتبه بر ملاقات اولی است و از احکام آن شمرده می‌شود، پس همین که شارع فرموده: «رتّب الاثر علی مستصحب النجاسة» یعنی همه‌ی این آثار. بیان دیگری که مرحوم نائینی در ادامه به کار می‌برند چنین است: هرگاه در همین مثال نسبت به مایع، استصحاب نجاست جاری شود، ید ملاقی با آن نجس می‌شود. سپس ید که با لباس ملاقات می‌کند، نجاست لباس هم مترتب بر نجاست ید می‌شود. تعبیر ایشان این است که: «فان كل واسطة يكون موضوعاً شرعاً لنجاسة ملاقيه»؛ هر واسطه‌ای موضوع است شرعاً برای نجاست ملاقیش، یعنی خودش موضوع می‌شود که هر چیزی با آن ملاقات کند نجس می‌شود.

این بیان با بیان قبلی متفاوت است. تعبیر قبلی این بود که نجاست ثوب، از احکام ملاقات اولی است؛ یعنی از احکام همان مستصحب النجاسة است. اما در تعبیر دوم می‌گوید هر اثری که پیدا می‌شود از جمله نجاست ید، خودش موضوع یک نجاست جدید برای ملاقی آن است. ایشان با ذکر این دو نکته تفاوت بین آثار مترتبه بر وسائط عقلی و آثار مترتب بر وسائط شرعی را بیان می‌کنند.

اشکال محقق عراقی رحمته الله بر بیان مرحوم نائینی

مرحوم عراقی به این بیانات راضی نمی‌شود و می‌فرماید^۲ اگر آثار باواسطه، اثر خود مستصحب باشد

۱. أجود التقريرات، ج ۲، ص ۴۱۷:

اما فی التشریعیات كما إذا ترتب علی ملاقاة البول نجاسة الید و ترتب علی ملاقاتها نجاسة الثوب و هكذا فلأن هذه الآثار الطولية كلها مترتبة علی الملاقاة الأولى و من أحكامها فإذا جرى الاستصحاب و ثبت به نجاسة شيء فترتب علیه نجاسة ملاقيه و لو بألف واسطة فان كل واسطة يكون موضوعاً شرعاً لنجاسة ملاقيه ...

۲. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۱۸۰:

یعنی مستصحب را به قدری ذو الشعاع می‌دانید که آثار با واسطه را آثار خودش می‌گیرید، (تعبیر اول آقای نائینی رحمته الله که فرمود آثار ملاقات اولی است) چه فرقی می‌کند که واسطه عقلی یا شرعی باشد؟!

شاید *اجود/التقریرات* نزد آقا ضیاء رحمته الله نبوده یا توجه به تعبیر دوم مرحوم نائینی نفرموده است، لذا می‌گوید اگر آثار و سائط، آثار خود آن مستصحب النجاسة باشد چه فرقی می‌کند واسطه عقلی باشد یا شرعی؟! اگر احکام همان مستصحب باشد، همه در حقیقت بلاواسطه است و دیگر واسطه‌ای نیست؛ وقتی آثار بر مستصحب بار می‌شود و فرض هم این است که دلیل شما اطلاق دارد، چرا بین آثار و سائط عقلی و آثا و سائط شرعی فرق می‌گذارید؟

با توجه به این مطلب، مرحوم عراقی می‌گوید^۱ به جانم قسم که راهی جز ادعای انصراف نداریم؛ یعنی ادله‌ی تنزیلات، منصرف به تطبیق قضایای شرعی و توسعه از این جهت است؛ چنان‌که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری هم به انصراف اعتماد کردند.

فرمایش امام خمینی رحمته الله در عدم حجیت مثبتات اصول

مرحوم امام رحمته الله با احاطه به همه‌ی این مطالب، می‌خواهند قضیه را حل کنند.^۲ محصل کلام امام رحمته الله چنین

(و لا مجال) حیثینذ للتشبت فی نفی الأصول المثبتة بما تقدم من ان التعبد بالشیء لا بد و ان یکون بلحاظ التعبد بأثره الشرعی لا العقلی و العادی لعدم کونهما مما تناله ید الجعل و الرفع التشريعی، إذ ذلك انما يتوجه إذا كان التنزیل فی المقام راجعاً إلى إنشاء جعل الأثر الحقیقی كما هو المسلك الأول، لا إلى مجرد التعبد بوجود المتیقن الراجع إلى التوسعة الصورية لوجوده بلحاظ ما يترتب علیه من العمل، فان مثل هذا النحو من التوسعة فی الآثار العقلية و العادية بلحاظ ما يترتب علیها من العمل امر ممکن و تكون من شئون الشارع؛ نظیر توسعه الموضوعات الخارجية (كما انه) لا مجال لنفی اعتبارها من جهة الانصراف المدعی فی المقام إلى الأثر بلا واسطة، فانه علی ما ذکرناه من التقرب بكون التعبد بالشیء من حیث موضوعيته للأثر من أول السلسلة المنتهی بوسائط عديدة إلى العمل تعبداً بالأثر بلا واسطة كما هو ذلك فی فرض کون الوسائط أموراً شرعیة و لذا یکنفی فی ترتب الأثر مع الواسطة بالاستصحاب الجاری فی أول السلسلة المنتهی إلى العمل بالتقرب المتقدم.

۱. همان:

(و حیثینذ) فلا یندفع هذه الشبهة إلاً بدعوى انصراف هذه التنزیلات إلى تطبیق القضايا الشرعية و توسعه موضوعاتها، و إلاً فمع الانصراف المزبور لا یکاد شمولها لغيرها من القضايا العقلية و العادية كما هو الشأن فی مثل حدیث الرفع و نحوه (و بذلك) یفرق بین ان یکون الأثر الشرعی المترتب علی المتیقن بتوسیط امر شرعی، فیترتب علیه بالاستصحاب الجاری فی أول السلسلة، و بین ان یکون مترتباً علیه بتوسیط امر غیر شرعی فلا یترتب علیه باستصحابه، حیث کان الفارق بین الفرضین ما ذکرناه من الانصراف المزبور، (و لعمری) ان مثل هذه الجهة هو العمدة فی رفضهم الأصول المثبتة رأساً و اقتصارهم علی نفس مؤدی الأصل أو ما یترتب علیه من القضايا الشرعية بلا واسطة عقلية أو عادية و عدم إثباتهم شيئاً من لوازم المؤدی و ملزوماته و لو كانت شرعیة.

۲. الرسائل، ج ۱، ص ۱۷۸:

و اما الأصول و عمدتها الاستصحاب فالسر فی عدم حجیة مثبتاتها و حجیة لوازمها الشرعية و لو مع الوسائط إذا کان الترتب بین الوسائط

است: اینکه بگوئیم آثارِ آثار، اثر مستصحب و ذی‌الواسطه می‌باشد، ناتمام است. نکته‌اش هم این است که چه در وسائط عقلیه و چه در وسائط شرعیه، در هیچ‌کدام نمی‌توان گفت اثر الاثر اثر، به این معنا که: اثرُ الواسطه اثرُ لذی الواسطه.

بیان ذلک: در تکوینات واضح است؛ اثری که بر انبات لحيه مترتب است، چه ربطی به حیات دارد؟! فرضاً کسی که انبات لحيه کرد احترامش واجب است، یا حرام است تیغ روی صورتش بکشد، آیا این‌ها اثر حیات است؟ آیا می‌توانید بگوئید این اثر مترتب بر انبات لحيه، اثر حیات است؟! چه ربطی به حیات دارد؟ عقلاً و عرفاً دو چیز هستند.

و اما در صورتی که واسطه شرعی باشد، آن نیز همین‌گونه است. آبی که مستصحب النجاسة است و اثرش نجاست ید ملاقی با آن است، چه ربطی دارد به این معنا که ما بگوئیم تنجس ثوب ملاقی با ید، اثر نجاست آن آب است؟! باید گفت اثر نجاست ید است. فرض این است که وقتی دست به آب نجس یا مستصحب النجاسة می‌خورد، فردی از نجاست دوباره پدید می‌آید که آثار شیء نجس را دارد، پس اثر مال خودش است.

این مطلب را نیز بر کلمات مرحوم امام علیه السلام اضافه می‌کنیم - هرچند در تعبیرات ایشان نباشد - که: بحث

کلها شرعية يتضح بعد التنبيه على امرين:

أحدهما ان اليقين إذا تعلق بشيء يكون له لازم و ملازم و ملزوم و يكون لكل منها أثر شرعي يصير تعلق اليقين به موجبا لتعلق يقين آخر على لازمه و يقين آخر على ملازمه و يقين آخر على ملزومه فتكون متعلقات أربعة كل واحد منها متعلق ليقين مستقل و ان كان ثلاثة منها معلولة لليقين المتعلق بالملزوم لكن يكون لزوم ترتيب الأثر على كل متعلق لأجل استكشافه باليقين المتعلق به لا اليقين المتعلق بغيره من ملزومه أو لازمه أو ملازمه، فإذا تيقنت بطلوع الفجر و علمت منه خروج الليل و دخول يوم رمضان و كان لطلوع الفجر أثر و لخروج الليل أثر و لدخول يوم رمضان أثر لا يكون لزوم ترتيب الأثر على كل موضوع إلا لأجل تعلق العلم به لا لأجل تعلقه بغيره من لازمه أو ملزومه أو ملازمه.

و كذا إذا تيقنت بحياة زيد و حصل منه يقين بنبات لحيته و يقين آخر ببياضها و يكون لكل منها أثر شرعي يجب ترتيب أثر حياته للعلم بها و نبات لحيته للعلم به لا للعلم بحياته و ترتيب أثر بياضها للعلم به لا بنبات اللحية أو الحياة، فالعلم بكل متعلق موضوع مستقل لوجوب ترتيب اثره و ان كان بعض العلوم معلولا لبعض آخر ثانيهما ان الكبرى الكلية في الاستصحاب و هي قوله: لا ينقض اليقين بالشك، اما ان يكون المراد منها هو إقامة المشكوك فيه مقام المتيقن في ترتيب الآثار فيكون المفاد وجوب ترتيب آثار المتيقن على المشكوك فيه كما هو الظاهر من الشيخ و من بعده من الاعلام، و اما ان يكون المراد منها إبقاء اليقين في اعتبار الشارع و إطالة عمره و عدم نقضه بالشك لكونه امرا مبرما لا ينقض بما ليس كذلك فيكون معنى عدم نقض اليقين بالشك هو التعبد ببقاء اليقين الطريقي في مقام العمل و لا يلزم منه صيرورة الاستصحاب طريقا و أمانة كما ذهبنا إليه سالفاً.

لما عرفت في محله ان اليقين السابق لا يمكن ان يكون طريقا و أمانة على الشيء المشكوك في زمان الشك فلا يمكن ان يكون اعتبار بقاء اليقين الا بإيجاب العمل على طبق اليقين الطريقي أي التعبد ببقاء المتيقن فتصير نتيجة الاعتبارين واحدة و هي وجوب ترتيب الآثار في زمان الشك و ان كان الاعتبار ان مختلفين و طريق التعبد بوجوب ترتيب الأثر مختلفا كما سيأتي الإشارة إليه.

ما در آثار شرعیه است و آثار شرعیه هیچ وقت معلول موضوعاتشان نیستند تا کسی توهم کند آبی که علت نجاست ید بود، علت نجاست ثوب هم هست؛ خیر، علیتی ندارد بلکه موضوعیت دارد. پس نجاست ید، اثر نجاست آب است و نجاست ثوب، اثر نجاست ید است.

اکنون که روشن شد این قاعده (اثر الاثر اثر) اساسی ندارد، امام خمینی رحمته الله علیه می فرماید^۱ وقتی «لاتنقض یقین بالشک» را ملاحظه می کنیم، می بینیم تنها آنچه که به آن یقین داشتیم را اثبات می کند. مثلاً یقین به نجاست ماء داشتیم، «لا تنقض یقین بالشک» می گوید نجاست ماء را همچنان حفظ کن و نشکن، اما نجاست ثوب که بعدها با ید ملاقی آب، ملاقات می کند متیقن نبوده است بلکه یقین به عدمش هم داشتیم. وقتی انبات لحيه متیقن نبود، اثرش هم متیقن نبوده است.

تا اینجا امام رحمته الله علیه می فرماید لامحاله بیش از اثر بلاواسطه، با استصحاب و دلیل «لا تنقض» اثبات نمی شود و آثار با واسطه، چه وسائط عقلی و چه وسائط شرعی باشد با «لا تنقض» درست نمی شود، بلکه اضافه می کنند محال است این آثار با واسطه اثبات شوند؛ زیرا:

هیچ حکمی نمی تواند موضوع خود را درست کند. یک اثر داریم و یک اثر الاثر داریم. خود اثر باید باشد تا اثر الاثر مترتب شود؛ یعنی اثر مقدم است بر اثر الاثر و اثر الاثر متأخر است از اثر. در اینجا اثر، تبعیدی است؛

۱. همان، ص ۱۸۰:

إذا عرفت ذلك فنقول: ان قوله: لا ينقض اليقين بالشك، ان كان بمعنى تنزيل المشكوك فيه منزلة المتيقن في الآثار لا يترتب عليه بهذا الدليل الا آثار نفس المتيقن دون آثار الآثار أي لوازم اللوازم الشرعية و ان كان الترتب شرعيا فضلا عن آثار اللوازم و الملزومات و الملازمات العقلية و العادية و ذلك لوجهين:

الأول ان آثار المتيقن ليست الا ما يترتب عليه و يكون هو موضوعا لها، و اما أثر الأثر فيكون موضوعه الأثر لا المتيقن كما ان أثر اللازم أو الملزوم أو الملازم مطلقا يكون موضوعه تلك الأمور لا المتيقن و معنى لا ينقض اليقين بالشك بناء عليه انه رتب آثار المتيقن على المشكوك فيه و الغرض انه لم يتعلق اليقين الا بنفس المتيقن فإذا تعلق اليقين بحياة زيد دون نبات لحيته و شك في بقائها يكون التعبد بلزوم ترتيب الأثر بلحاظ أثر المتيقن و هو ما يترتب على الحياة المتيقنة لا ما ليس بمتيقن كنبات اللحية فان التنزيل لم يقع الا بلحاظ المتيقن و المشكوك فيه، و ذلك من غير فرق بين الآثار المترتبة على الوسائط الشرعية و العادية و العقلية و ليس ذلك من جهة انصراف الأدلة بالنسبة إلى الآثار الغير الشرعية أو عدم إطلاقها أو عدم تعقل جعل ما ليس تحت يد الشارع كما ذهب إلى كل ذاهب، بل المقصود الأدلة و خروج تلك الآثار موضوعا و تخصصا و هذا الوجه يظهر من كلام الشيخ أيضا.

و الثاني ان دليل الأصل لا يمكن ان يتكفل آثار الآثار و آثار الوسائط و لو كانت شرعية لأن الأثر انما يكون تحققها بنفس التعبد و لا يمكن ان يكون الدليل المتكفل للتعبد بالأثر متكفلا للتعبد بأثر الأثر لأن أثر المتيقن متقدم ذاتا و اعتبارا على اثره أي أثر الأثر لكونه موضوعا له فلا بد من جعل الأثر و التعبد به أولا و جعل أثر ذلك الأثر و التعبد به في الرتبة المتأخرة عن جعل الأول و لا يمكن ان يكون الجعل الواحد و الدليل الفارد متكفلا لهما للزوم تقدم الشيء على نفسه و إثبات الموضوع بالحكم.

يعني نجاست يد ملاقي است که در رتبه‌ی متقدم با «لا تنقض اليقين بالشك» درست می‌شود. بعد از اینکه این اثر درست شد، اثر الاثر در رتبه‌ی بعد می‌تواند پدید آید. پس جعل اثر، مقدم بر جعل اثر الاثر است.

لهذا تا «لا تنقض اليقين بالشك» نباشد، اثر نیست و بالتبع اثر الاثر هم نیست. اگر بخواهید با «لاتنقض اليقين بالشك» که جعل واحد است، هم اثر و هم اثر الاثر را درست کنید یعنی جعلی را که متأخر است متقدم قرار می‌دهید و چیزی که بعد از حکم می‌آید، مقدم قرار می‌دهید و این محال است. به تعبیر دیگر چون خود اثر، ثبوتش با «لا تنقض» است، اگر خواسته باشید «لا تنقض» را مثبت اثر الاثر قرار بدهید، یعنی شیء متأخر را متقدم فرض کرده‌اید و موضوع را با حکم درست کرده‌اید.

مرحوم امام می‌فرماید^۱ این اشکال نظیر آن اشکالی است که در خبر با واسطه در کفایه^۲ خوانده‌اید که اگر

۱. همان:

و بالجملة يرد في المقام الإشكال الذي ورد على أدلة حجية خبر الثقة بالنسبة إلى الاخبار مع الوساطة و لا يمكن الذب عنه بما يذب عن الإشكال هناك لإمكان ان يقال هناك: ان قوله صدق العادل قضية حقيقية تنطبق على كل مصداق وجد منها و لو كان مصداقا تعبديا أو ان يقال ان العرف يحكم بإلقاء الخصوصية أو يدعى العلم بالمناط و ان المصداق المتحقق بنفس دليل التعبد لا بد و ان يترتب عليه الأثر و لا يأتي واحد منها في المقام لأن التعبد بعدم نقض اليقين بالشك لا يوجب حصول مصداق تعبدى من الشك و اليقين حتى ينطبق عليه عدم نقضه به، فإذا علم بعدالة زيد و شك فيها يجب ترتيب آثار العدالة عليه لقوله لا ينقض اليقين بالشك فيحكم بجواز الاقتداء به و جواز شهادته في الطلاق فإذا كان جواز الاقتداء و الشهادة فيه موضوعا لأثر شرعى لا يمكن ان يكون دليل لا ينقض حاكما بوجود ترتبه عليهما لعدم تكفل هذا التعبد لإيجاد مصداق تعبدى لقوله لا ينقض اليقين حتى يقال: انه قضية تشمل ما وجد بنفس التعبد كما لا يمكن دعوى إلقاء الخصوصية عرفا أو العلم بالمناط بعد عدم كونه مصداقا للكبرى و لو تعبدا و بعد كون ترتب الأثر على الموضوع لأجل تعلق اليقين و هو مفقود، فدعوى وحدة المناط أو إلقاء الخصوصية مجازفة محضّة.

و مما ذكرنا يعلم انه لو كان معنى لا ينقض اليقين بالشك هو التعبد بإبقاء اليقين و إطالة عمره لما ينفع في ترتب آثار الوسائط الشرعية فضلا عن غيرها لعين ما ذكرنا من الوجهين.

۲. كفاية الأصول (ط - آل البيت)، ص ۲۹۷:

[إشكال عدم شمول الآية للروايات مع الوساطة]

ثم إنه لو سلم تمامية دلالة الآية على حجية خبر العدل ربما أشكل شمول مثلها للروايات الحاكية لقول الإمام عليه السلام بواسطة أو وسائط فإنه كيف يمكن الحكم بوجود التصديق الذي ليس إلا بمعنى وجوب ترتيب ما للمخبر به من الأثر الشرعى بلحاظ نفس هذا الوجوب فيما كان المخبر به خبر العدل أو عدالة المخبر لأنه و إن كان أثرا شرعيا لهما إلا أنه بنفس الحكم في مثل الآية بوجود تصديق خبر العدل حسب الفرض. نعم لو أنشأ هذا الحكم ثانيا فلا بأس في أن يكون بلحاظه أيضا حيث إنه صار أثرا بجعل آخر فلا يلزم اتحاد الحكم و الموضوع بخلاف ما إذا لم يكن هناك إلا جعل واحد فتدبر.

[ذب الإشكال] و يمكن ذب الإشكال بأنه إنما يلزم إذا لم يكن القضية طبيعية و الحكم فيها بلحاظ طبيعة الأثر بل بلحاظ أفراده و إلا فالحكم بوجود التصديق يسرى إليه سراية حكم الطبيعة إلى أفراده بلا محذور لزوم اتحاد الحكم و الموضوع.

هذا مضافا إلى القطع بتحقيق ما هو المناط في سائر الآثار في هذا الأثر أى وجوب التصديق بعد تحققه بهذا الخطاب و إن كان لا يمكن أن

خبري بي واسطه باشد، ادله‌ی حجیت خبر واحد می‌تواند شما را به حجیت آن متعبد کند و بگوید این خبر را ثابت بدانید، اما اگر خبری با واسطه خبر شده باشد چگونه دلیل حجیت شاملش شود؟ خبر بودنش در گرو آن است که دلیل حجیت شامل آن شود، در حالی که شمول دلیل حجیت بر آن، متفرع است بر آن که قبلاً خبر باشد و لازمه‌اش این است که شیء هم متقدم و هم متأخر باشد و حکم، موضوع خود را اثبات کند. امام علیه السلام می‌فرماید ما آنجا مشکل را با راه‌های مختلف حل کردیم^۱ اما نمی‌توانیم آن راه‌ها را اینجا به کار ببریم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

يكون ملحوظاً لأجل المحذور و إلى عدم القول بالفصل بينه و بين سائر الآثار في وجوب الترتيب لدى الإخبار بموضوع صار أثره الشرعي وجوب التصديق و هو خبر العدل و لو بنفس الحكم في الآية به فافهم.

۱. انوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ج ۱، ص ۲۹۷:

و من الإشكالات الغير المختصة: إشكال شمول أدلة الحجية للأخبار مع الواسطة، و المهم منه إشكالان:

أحدهما: دعوى لزوم إثبات الحكم لموضوعه، فإن إحراز الوسائط إنما يكون بدليل الحجية، مع أن مفاده وجوب التصديق الذي هو حكم لتلك الموضوعات، فوجوب التصديق مما يحرز الموضوع و يترتب عليه، و هو محال.

و ثانيهما: دعوى لزوم كون الحكم ناظرًا إلى نفسه، فإن وجوب التصديق الذي يتعلّق بالخبر مع الواسطة، إنما يكون بلحاظ الأثر الذي هو وجوب التصديق.

(ص ۲۹۹) ... هذا، و يمكن تقرير الإشكال بوجه آخر - لعلّه يأتي حتّى بناء على المختار - و هو أنّه لو عمّ دليل الاعتبار للخبر مع الواسطة، لزم أن يكون الدليل حاكمًا على نفسه، و يتحد الحاكم و المحكوم، لأنّ أدلة الأصول و الأمارات حاكمة على الأدلة الأولى الواردة [لبیان] الأحكام الواقعية، و معنى حكومتها هو أنّها مثبتة لتلك الأحكام، و فيما نحن فيه يكون الحكم الواقعي هو وجوب التصديق، و أريد إثباته بدليل وجوب التصديق، فيكون دليل وجوب التصديق حاكمًا على نفسه، أى مثبتًا لنفسه.

و نظير هذا الإشكال يأتي في الأصل السببي و المسببي، فإنّ لازمه حكومة دليل (لا تنقض) على نفسه.

و التحقيق في الجواب: أنّ دليل الاعتبار قضية حقيقية تنحلّ إلى قضايا، فدليل التعبد ينحلّ إلى قضايا متعدّدة حسب تعدّد السلسلة، و يكون لكلّ منها أثر يخصّه غير الأثر المترتب على الآخر، فلا يلزم اتحاد الحاكم و المحكوم، بل تكون كلّ قضية حاكمة على غيرها.

فإنّ المخبر به لخبر الصفّار الحاكي لقول العسكريّ عليه السلام في مبدأ السلسلة لما كان حكمًا شرعيًا - من وجوب الشيء أو حرمة - و جب تصديق الصفّار في إخباره عن العسكريّ بمقتضى أدلة خبر الواحد، و الصدوق الحاكي لقول الصفّار حكى موضوعًا ذا أثر شرعيّ، فيعمّه دليل الاعتبار، و هكذا إلى أن ينتهي إلى قول الشيخ المحرز بالوجدان، فبواسطة الانحلال لا يلزم أن يكون الأثر المترتب على التعبد بالخبر بلحاظ نفسه، و لا حكومة الدليل على نفسه، فيرتفع الإشكال.